

هو العليم

انواع جعل حدیث و تحریف در دین توسط  
علمای سوء

مبانی اسلام - جلسه ۲۰

بیانات

حضرت آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی

طهرانی

قدس الله سره

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

و صلى الله على سيدنا و نبينا أبي القاسم محمد

و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين المكرمين

و اللعنة على أعدائهم أجمعين إلى يوم الدين

قال الله تعالى في كتابه:

﴿وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾<sup>۱</sup>

نوع اول جعل: جعل حدیث دروغین

بزرگ ترین مصیبتی که بر سر اسلام و همین طور

---

۱ سوره انعام (۶) آیه ۶۸ مهر تابان، ص ۱۴۵:

«و چون بینی کسانی را که در آیات ما خوض می کنند و به بحث و انتقاد و استهزاء می پردازند، از آنها اعراض کن و با آنها هم نشین مشو! به جهت آنکه از این بحث و انتقاد دست بردارند و در مطلب دیگری خوض کنند و به بحث و انتقاد اشتغال یابند و اگر شیطان تو را به فراموشی انداخت و با آنان هم نشین شدی و به بحث و گفتگو پرداختند، به مجرد آنکه متنبه شدی و متذکر گردیدی، دیگر بعد از این تذکر، با گروه ستم پیشگان منشین!»

سایر ادیان الهی آمده است، مسئله جعل و تحریف است. مسئله جعل بر دو قسم است:

قسم اوّل: جعلِ ظاهری است؛ یعنی شخصی یک روایت و خبری را به دروغ، به امام علیه السّلام یا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم نسبت می دهد و به واسطه این عمل، حکمی از احکام الهی تغییر پیدا می کند، حکمی می رود و حکم دیگری جایگزین آن می شود.

### نوع دوّم جعل: کتمان احادیث و حقایق

قسم دوّم: جعل بالملازمه است؛ یعنی انسان روایتی را که امام یا پیغمبر اکرم بیان کرده اند، عمداً کتمان کند. گرچه این به معنای جعل اصطلاحی نیست، امّا همان حکم جعل بر این عمل هم مترتب است. چه بسا ممکن است به واسطه کتمان یک حدیث یا روایت یا خبر یا قضیه تاریخی، حکمی از بین برود و حکم جدیدی جایگزین حکم ما أنزل الله شود؛ چون این خبر متضمّن بیان حکمی از احکام الهی و یا متضمّن اعتقادی از اعتقادات معارف حقّه شیعه است، بنابراین خلاف ما أنزل الله جایگزین

ما أنزل الله خواهد شد. این هم از اقسام جعل است؛  
جعل یک حکم به جای حکم دیگر به واسطه کتمان و  
به واسطه بیان نکردن.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ  
مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ  
اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّعِينُونَ﴾<sup>۱</sup>

«آن کسانی که به خاطر آراء و أهواء دنیویّه خود،  
اخبار و احادیث و هدایت‌ها و بیّناتی را که ما در  
کتاب فرو فرستاده‌ایم، کتمان کرده‌اند و برای  
مردم بیان نمی‌کنند، اینان افرادی هستند که خدا  
آنها را لعنت می‌کند و لاعنون (فرشتگان و ملائکه  
مقرّب) نیز آنها را لعنت خواهند کرد.»

لذا مسئله کتمان حدیث، هم‌دوش و هم‌گام با  
جعل حدیث و انتساب یک خبر به پیغمبر اکرم یا  
امام، وزر و وبال و عاقبت بدی دارد و تبعاتی که بر  
جعل حدیث مترتب است، بر کتمان حدیث نیز بار  
می‌شود.

رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم  
می‌فرماید:

مَنْ سئِلَ عَنْ عِلْمٍ يَعْلَمُهُ فَكْتَمَهُ، أُجِمَ يَوْمَ  
الْقِيَامَةِ بِلِجَامٍ مِنْ نَارٍ، وَ هُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿أُولَٰئِكَ

<sup>۱</sup> ۱۱ سوره بقره (۲) آیه ۱۵۹.

«هر کسی که در مسئله‌ای مسئول واقع شود و مطلبی از او سؤال بکنند، درحالتی که مسئله را می‌داند و از عهدهٔ جوابش برمی‌آید، ولی به خاطر آراء و أهواء و مصالح دنیوی بیان نکند (مثلاً آمده‌اند و از او یک سؤال شرعی می‌کنند، می‌بیند اگر جواب این سؤال شرعی را بدهد به مصلحت او صدمه می‌خورد، به مصالح دنیوی‌اش صدمه می‌خورد، منفعت دنیوی از او فوت می‌شود، لذا سؤال را جواب نمی‌دهد یا دو پهلو جواب می‌دهد؛ و بر این اساس، خلاف ما أنزل الله برای آن فرد بیان و روشن می‌شود) [لجامی از آتش بر دهان او زده خواهد شد و این است معنای گفتار خداوند متعال که می‌گوید]: پروردگار متعال و ملائکه این شخص را مورد لعنت خودشان قرار می‌دهند.»

این مسئله مربوط به کتمان است.

**نوع سوّم جعل: تأویل و توجیه غیر موجّه**

**احادیث و حقایق دین**

قسم سوّم: مسئله بسیار دقیق و ظریفی که در

---

<sup>۱</sup> تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۳۶۶.

اینجا مطرح است و بحث جعل به آن تعلق می‌گیرد، مسئله توجیه و تأویل غیرموجه است. در مسئله جعل حدیث، دست خیلی از افراد بسته است و بالأخره مسئله و قضایا روشن می‌شود و ممکن است آبروی شخص برود؛ همچون قضیه‌ای که دیروز عرض شد<sup>۱</sup> که آبروی آن بنده خدا رفت؛ چون طرف وی شخص عالمی بود و جعلی بودن شجره‌نامه برایش مشخص بود. لذا افراد رند و زیرک هیچ‌گاه دست به جعل بالمطابقه حدیث نمی‌زنند؛ روش اینها این است که روایتی را که دارای وجوه مختلفی است، أخذ می‌کنند و حمل بر مواردِ مصلحت خودشان می‌کنند.

## **تأویلات و توجیحات ناصواب برخی غیر**

### **مطلّعين نسبت به روایت «تکثیر اولاد»**

مثلاً ظاهر روایت را که تا به حال حجّیت دارد، به صورت غیر ظاهر ارائه می‌کنند و مضمون خبر و حدیث را به نحوی تأویل می‌کنند که مطابق با آرائشان

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به ص ۷۹.

از آب دربیاید. و اگر هم نتوانستند این کار را انجام بدهند و دلالت خبر و روایت به نحوی بود که قابل شک و شبهه نبود، [سندیّت آن را مورد تردید قرار می دهند]؛ همچون روایتی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

**تَنَاجَحُوا تَنَاسَلُوا تَكْثُرُوا، فَإِنِّي أَبَاهِي بِكُمْ  
الْأُمَّمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ و لو بِالسَّقَطِ؛<sup>۱</sup>**

«ای امّت من، نکاح و ازدواج کنید و فرزندان به وجود بیاورید و فرزندان خود را تکثیر و زیاد کنید که من به شما به واسطه تکثیر اولاد امّتم بر سایر امّم و ادیان الهی، مباحات و افتخار می کنم و فخر می فروشم، ولو به آن بچّه سقطی که از شما به وجود آمده است!»

مغزهای پوچ آنان که فقط فرمول یاد گرفته است، معنای این روایت را نمی فهمد که چطور یک فرزند سقط شده در عالم برزخ به واسطه تربیت مربیان الهی تربیت می شود و به کمال وجودی خود می رسد؛<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> جامع الأخبار، شعیری، ص ۱۰۱.

<sup>۲</sup> الأمالی، شیخ صدوق، ص ۴۵۱؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۳۲؛ معاد شناسی، ج ۳، ص ۱۱۳:

«در کتاب أمالی شیخ صدوق، ضمن روایت طویلی که درباره معراج رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بیان می کند، با سند متصل خود از عبدالرحمن بن غنم، این فقره را ذکر می کند که:

اینها این مطالب را نمی فهمند! اینها بین فرزند انسان با بچه حیوانات فرقی نمی گذارند؛ لذا چون نمی توانند این روایات را از معنای مطابقی برگردانند و بر طبق خواست و میل خویش تأویل و توجیه

---

قال: لَمَّا أُسْرِيَ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَرَّ عَلَى شَيْخٍ قَاعِدٍ تَحْتَ شَجَرَةٍ وَحَوْلَهُ أَطْفَالٌ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: **”مَنْ هَذَا الشَّيْخُ يَا جِبْرَائِيلُ؟“**، فَقَالَ: **”هَذَا أَبُوكَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ.“** قَالَ: **”فَمَا هَؤُلَاءِ الْأَطْفَالُ حَوْلَهُ؟“** قَالَ: **”هَؤُلَاءِ أَطْفَالُ الْمُؤْمِنِينَ حَوْلَهُ يَغْدُوهُمْ!“**

”می گوید: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به معراج رفت، عبورش افتاد به پیرمردی که در زیر درختی نشسته بود و در اطراف او کودکانی گرد آمده بودند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کرد: ای جبرئیل، این پیرمرد کیست؟ جبرائیل گفت: این شیخ، پدر تو ابراهیم است.

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کرد:

این اطفال در اطراف او کیان اند؟ جبرائیل گفت: اینها

اطفال مؤمنان هستند که حضرت ابراهیم به آنها غذا

می دهد!

مجلسی - رضوان الله علیه - روایت کرده است از تفسیر علی بن ابراهیم، از پدرش، از سلیمان دیلمی، از ابوبصیر، از حضرت امام صادق علیه السلام:

قال: **”إِنَّ أَطْفَالَ شِيعَتِنَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ تُرَبِّهِمْ فَاطِمَةٌ**

عليها السلام.“

”حضرت فرمودند: به درستی که اطفال شیعیان ما

را از مؤمنین، حضرت فاطمه سلام الله علیها تربیت

می کند.“

کنند، از سندیت آن دست برمی دارند و سندیت و حجیت این روایات را مورد تردید و سؤال قرار می دهند، و بلکه اگر به قدر یک یا دو کلاس بهتر درس خوانده باشند، در خود دلالت حدیث نیز خدشه وارد می کنند؛ درحالی که این حدیث حدیثی است که شیعه و سنی آن را نقل کرده است،<sup>۱</sup> و احادیثی از این قبیل بسیار است.<sup>۲</sup>

این می شود توجیه و تأویل و جعل! جعل یک روایت یعنی شما خبر و مفاد کلامی را به امام علیه السلام نسبت دهید که روح آن امام هم از آن، خبر نداشته باشد!

اگر پیغمبر اکرم در این زمان، حاضر شود و ما از ایشان پرسیم: آیا شما این روایت را فرموده‌اید یا خیر؟ می فرمایند: بله، من این روایت را گفته‌ام. پرسیم: آیا منظور شما از تکثیر همین تکثیر ظاهر است، یا به عبارت آقایان، باید به کیفیت پرداخت؟

---

<sup>۱</sup> کتاب الأم، شافعی، ج ۵، ص ۱۵۴؛ معرفة السنن والآثار، بیهقی، ج ۵، ص ۲۲۰؛ تفسیر الرازی، ج ۵، ص ۱۱۸؛ ج ۳۲، ص ۱۲۷؛ جواهر العقود، منهاجی، ج ۲، ص ۳ و ۴۶ و ۴۸.

<sup>۲</sup> جهت اطلاع بیشتر پیرامون ترغیب اسلام به نکاح و تکثیر اولاد، و نهی از عذوبت و عقیم بودن رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۱۸۵.

می گویند: نه خیر! مگر من زبان نداشتم که بگویم به کیفیت باید پرداخته شود! بیست و سه سال در میان مردم بودم، آیا یک مرتبه گفتم که تکثیر نکنید مگر اینکه در محیط مساعد و امثال ذلک باشد؟! این می شود جعل؛ جعل یعنی مطلبی را به پیغمبر نسبت بدهیم که پیغمبر این مطلب را فرموده است و می گوید: از این حرف بیزارم!

چون نمی توانند جعل کنند، لذا در مفاد حدیث دست می برند که منظور از این روایت، این است و منظور از آن روایت، چنین است! مگر تو منظور پیغمبر را فهمیده ای؟! مگر تو به جای پیغمبر نشسته ای؟! مگر خود پیغمبر نمی توانست منظورش را بیان کند؟! تو آمده ای وکیل زبان پیغمبر شده ای!؟

**تحریف قضیه غدیر به وسیله تأویلات و**

**توجیحات نادرست**

بعضی از علمای اهل سنت این مطلب را بیان می کنند و به علمای اهل تسنن گوشزد می کنند و می گویند:

چرا سعی و تلاش شما در مقام انکار واقعه غدیر است؟! واقعه غدیر یک واقعه تاریخی است و جای

انکار ندارد، بیاید مسائل و مطالب آن واقعه را تأویل و توجیه کنید؛ اینکه راحت تر است! توجیه کنید که منظور از «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» دوست است: «ای مردم، هر کسی که من دوست او هستم، این علی نیز دوست اوست!» مسئله تمام می شود و دیگر نه خلافت و زعامت و نه حکومت و امامتی ثابت می شود.<sup>۱</sup>

بعد از طبری همه این کار را انجام داده اند، منتها از آنجایی که اینها آدم های خیلی بی سواد هستند، این نکته را فراموش کرده اند که بر فرض که این روایت را به معنای دوست بگیریم، باز حجّت علیه آنها تمام است؛ زیرا پیغمبر اکرم که می فرمایند: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ.» بنا بر نقل خود آنها، پس از بیان این عبارت است که فرمودند: «أَيُّهَا النَّاسُ، أَلَسْتُ أَوْلَىٰ مِنْكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟<sup>۲</sup> آیا من از خود شما به شما نزدیک تر نیستم؟!» اگر شما این اولویت را به معنای حبّ و محبّت و دوستی بدانید، ما قبول می کنیم که پیغمبر می فرماید: «آیا من از شما به شما محبوب تر نیستم؟!» و ما در جواب می گوئیم: بله، یا

<sup>۱</sup> تطهیر الجنان و اللسان، ص ۹۴.

<sup>۲</sup> جهت اطلاع بر مصادر این حدیث در کتب اهل سنت رجوع شود به امام شناسی، ج ۷، ص ۱۶۶ - ۱۸۵.

رسول الله! پس پیغمبر که می فرماید: «نفس و جان من از نفس و جان شما به شما محبوب تر است!» یعنی شما به هر مقدار که حبّ به ذات و حبّ به نفس و حبّ به خودتان و بقا و دوام خود دارید، باید بیش از آن مقدار، حبّ به من و بقا و خواست من داشته باشید؛ چون حبّ به ذات، ملزوم حبّ به لوازم ذات است.

من که عملی را انجام می دهم و فعلی را بر طبق مصلحت خود انجام می دهم، به این جهت است که ملزوم این قضیه، حبّ به ذات من است؛ یعنی چون من خود و مصلحت خود و بقای خودم را می خواهم، لذا در صدد جلب منافع برای بقای خود و دفع مضارّ از بقای خود، حرکت می کنم. بنابراین اگر من کسی را واقعاً بیش از خودم دوست داشته باشم و محبوب تر از خود من باشم، در صورت تعارض بین دو عمل که یکی برای بقای خود و دیگری برای بقای آن محبوب است و یکی به جهت مصالح خود و دیگری به جهت مصالح آن محبوب است، آن افعال و اعمالی که بر طبق مصالح محبوب است، بر مصالح خود مقدم می دارم!

حالا که «أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟!» یعنی:

«آیا من از شما به شما محبوب تر نیستم؟!» و آنها هم

گفتند: «بله، تو از خود ما به ما نزدیک تر و محبوب تر

هستی!» یعنی: در تعارض عملی که تو بخواهی و

عملی که ما بخواهیم، باید عمل مورد نظر تو بر عمل

مورد نظر ما مقدم شود، پس «فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَىٰ

مَوْلَاهُ!» یعنی: «هر کسی که من دوست او هستم،

علی هم دوست اوست!»

قضیه هیچ فرقی نمی‌کند و مآل و نتیجه یکی

است، چه ما اولویت را اولویت به معنای تقرّب و

ولایت بدانیم یا به معنای محبّت بدانیم؛ زیرا محبّت

ذات به ذات، متأخّر از محبّت ذات پیغمبر به ذات ما

است، و وقتی که تأخّر این قضیه ثابت شد، پس

اعمال و کرداری هم که لازمه محبّت به ذات است،

از أفعال و أعمالی که به دستور و به خواست آن

محبوب انجام می‌گیرد، متأخّر واقع می‌شود.

منتها این آقا این را نمی‌فهمید؛ لذا گفتند: چرا

بیاییم این واقعه را از بین ببریم؟! چرا این قضیه

تاریخی را انکار کنیم که فردا بگویند: این مدرک‌اش

است! می‌آییم کار راحت‌تری انجام می‌دهیم و کلام

پیغمبر را از حجّیت می‌اندازیم و آن را برخلاف منظور ایشان برای مردم توضیح می‌دهیم؛ خیلی کار راحت و آسانی است و کسی هم نمی‌تواند جلوی ما را بگیرد که شما به چه دلیل از این روایت، این معنا را قصد می‌کنید؟! زیرا گوییم: ما بر طبق ظهورات و بینش خودمان عمل می‌کنیم؛ ما که در زمان پیغمبر نبوده‌ایم تا از حضرت سؤال کنیم که منظورتان از **«تَنَاقَحُوا تَنَاسَلُوا»** چیست؟ ما بعد از هزار و چهارصد سال آمده‌ایم و از کلام پیغمبر این معنا را می‌فهمیم، و کسی هم نمی‌تواند حرفی بزند!

## خطرات توجیه و تأویل احادیث توسط علمای

### دست‌نشانده استعمار

توجیه ظریف و تأویل دقیق، می‌تواند از هزار جعل حدیث و هزار خدشه در سند و حجّیت حدیث، بسیار کارسازتر باشد! می‌گویند: گرچه پیغمبر این را فرموده‌اند ولی منظور پیغمبر فلان است! در این شرایط و در این زمان، ما باید بتوانیم فرزندان را تربیت کنیم؛ ما نمی‌توانیم قاقچچی داشته باشیم، ما نمی‌توانیم افراد اُمّلی در جامعه داشته باشیم!

[چو علم آموختی از حرص آنگه ترس کاندر شب]

\*\*\* چو دزدی با چراغ آید گزیده تر برد کالا<sup>۱</sup>

دزد کیست؟ آیا دزد فقط آن کسی است که از دیوار بالا برود و ده هزار تومان یا بیست هزار تومان بدزدد؟! آیا دزد فقط آن کسی است که تمام سرمایه یک مملکت را بدزدد؟! یا آن کسی دزد است که دین مردم را بدزدد؟ کدام یک دزد است؟! دزد آن کسی است که شرف مردم را بدزدد!

افرادی آمدند و این کار را انجام دادند؛ لذا دستگاه استعمار برای نفوذ در فرهنگ مردم به عده‌ای از علما نیاز داشته، دارد و خواهد داشت تا بتواند از آن مبانی و مسائل و روایات و اخبار و کلمات، و خلاصه آن مسائلی که در روایات ما می‌تواند از باب تشابهات قرآنی و کلام ذی‌وجوه باشد، علیه کیان اسلام و دیانت مسلمین استفاده کند. کار مشکلی هم نیست، فقط یک مقدار سواد می‌خواهد.

مرحوم آقا ضیاءالدین عراقی که از مراجع بزرگ بود، می‌فرمود:

---

<sup>۱</sup> دیوان حکیم سنائی غزنوی، ص ۶۱.

شما هر مسئله‌ای را به دست من بدهید، من

می‌توانم نفیاً و اثباتاً برایش دلیل اقامه کنم!

## تأثیر قدرت بیان در تغییر احکام و توجیه

### روایات

کسی که بر ادله مطلع باشد و مقداری تضرع و

جولان فکری داشته باشد، کاملاً می‌تواند مطلبی را بر

طبق آراء خود تغییر دهد.

از مرحوم إشراقی بزرگ، آن سخنور نامی که به

او خدای سخن می‌گفتند، نقل است که چند شب

درباره یک شعر ألفیة ابن مالک صحبت می‌کرد:

و الاسم منه مُعَرَّبٌ و مَبْنَى \*\*\* لَشَبِهٍ مِنَ الحروفِ

مُدْنَى<sup>۱</sup>

ده شب درباره این بیت شعر صحبت می‌کرد و

چنان زبردست بود که مسائل سیاسی، اخلاقی و

اجتماعی را از همین یک شعر نحوی ألفیة ابن مالک

استخراج می‌کرد! واقعاً عجیب است که بدون اینکه

از قضیه خارج شود، صحبت می‌کرد! «و إِنَّ مِنْ

**البیانِ لَسِحْرًا!**»<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> الألفية فی النحو، ابن مالک، ص ۴.

<sup>۲</sup> من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۷۹ نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۳۳۲.

یکی از هم‌بختی‌هایم برای من تعریف کرد:

در زمان حیات پدرم، روزی مرحوم اِشراقی وارد منزل ما شد. در جلوی ایشان سماور و چایی و یک قوری و چندتا استکان و نعلبکی بود؛ صحبت از این شد که چطور انسان یک مطلب را تقریر و بیان نماید، مرحوم اِشراقی به پدر ما رو کرد و گفت:

«اگر من بخواهم می‌توانم ده جلسه پشت سرهم راجع به این سماور و قوری و استکان صحبت کنم، بدون اینکه یک کلمه از این سه محور خارج بشوم!»

**«و إِنَّ مِنْ الْبَيَانِ لَسِحْرًا!»** این قدرت بیان

است، این قدرت قلم است، این جولان ذهنی است! اینکه کاری ندارد و ما هم می‌توانیم یک‌چنین توجیهاتی بکنیم، شاید از شما هم بهتر بتوانیم توجیه کنیم، اما فردایی هم وجود دارد و فکر آن‌موقع نمی‌گذارد! و الاّ راه توجیه باز است، ولی آخرش چه سود و چه فایده‌ای دارد؟! انسان از آن مقام بزرگ و

---

«بعضی از انواع سخن، چنان در افاده معنا و تسخیر افهام مخاطبان، با فنون بلاغت و استعمال مجازات و انواع استعارات مؤثر است که می‌توان آنها را از اقسام سحر نامید.»

مقام منیع و انسانیت، خود را به این حُطام دنیوی نازل کند، برای اینکه به او بگویند حضرت آقای فلان؟! یا برای اینکه او را با سلام و صلوات بیاورند و ببرند؟! یا برای اینکه اسمش در این طرف و آن طرف مطرح باشد؟! تمام اینها برای دنیا است؛ آیا واقعاً دو روز زندگی در این دنیا ارزش دارد که ما این کارها را انجام بدهیم؟!

## مسئولیت افراد در قبال ایثار و جانفشانی

### حضرت سیدالشهدا علیه السّلام

چه کسی باید جواب پیغمبر را بدهد، و جواب ائمه را چه باید داد؟! من به این مسئله خیلی فکر می‌کردم و خیلی فکر می‌کنم که واقعاً اگر ائمه علیهم السّلام، مثلاً امام حسین علیه السّلام در روز قیامت بیاید و در صحرای محشر بایستد و بگوید: «من در راه خدا و در راه برقراری دین، این مصائب به سرم آمد و حاضر شدم علی اکبرم را بدهم، عباسم را بدهم، علی اصغرم را بدهم، زن و بچّه من به آن صورت دربه‌در شوند، و آن وقت شما با روایات ما این طور می‌کنید!» چه جوابی داریم بدهیم؟! بسیار جای تأسّف است! آخر ای بی‌دین، آیا تو واقعاً

نمی‌دانی که منظور امام این نیست و این‌طور معنا  
می‌کنی؟!

## استدراج از حقیقت و گرفتاری در مجاز

دلا تا کی در این چرخ<sup>۱</sup> مجازی \*\*\* کنی مانند  
طفلان خاک‌بازی

تویی آن دست‌پرور<sup>۲</sup> مرغِ چالاک<sup>۳</sup> \*\*\* که بودت  
آشیان بیرون از این خاک

آن انسانی که واقعاً باید به کجاها حرکت کند و  
(نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي)<sup>۳</sup>

است و باید حرکت کند و به عالم قدس برود،  
خود را در این چیزها گرفتار کند؛ ای وای! واقعاً  
خنده‌دار است! در این جنگل همه‌گونه افرادی پیدا  
می‌شوند!

چرا ز آن آشیان بیگانه گشتی \*\*\* چو دونان، جغد  
این ویرانه گشتی

بیفشان بال و پر ز آمیزش خاک \*\*\* پیر تا کنگر  
ایوان افلاک

---

<sup>۱</sup> خ ل: کاخ.

<sup>۲</sup> خ ل: گستاخ.

<sup>۳</sup> سوره حجر (۱۵) آیه ۲۹ ترجمه: «من از روح خودم در او دمیدم.» (محقق)

همه دور شباروزی گرفته \*\*\* به مقصد راه

## فیروزی گرفته<sup>۱</sup>

ما این حرف‌ها را برای خودمان و برای این جمع می‌زنیم تا حواسمان جمع باشد، و الاً کار از این حرف‌ها گذشته است!

استدراج واقعاً یکی از بزرگ‌ترین خطرات، و یا می‌توان گفت: بالاترین خطری است که سعادت انسان را تهدید می‌کند! خیلی از افراد وقتی می‌خواهند بیایند، در ابتدا دارای افکار دیگری هستند ولی بعداً کم‌کم [تغییر می‌کنند].

**روش‌های استعمار و رژیم‌های ظالم در استفاده از علمای سوء برای توجیه قضایای باطل خود**

دستگاه استعمار برای پیاده کردن فرهنگ خود، به افراد موجه و وجیه‌الملة<sup>۱</sup>ای نیاز دارد که در جامعه بیایند و توجیه کنند؛ و الاً نمی‌تواند فرهنگ و اهدافش را پیاده کند.

یک وقت حکومت استعماری با توپ و تانک،

---

<sup>۱</sup> مثنوی هفت اورنگ، جامی.

ملّتی را به زیر سُخره و سیطرهٔ خود قرار می‌دهد و نفس‌ها را می‌بُرد؛ این قضیه تنها برای مدّتی - نه به صورت دائمی - می‌تواند ادامه پیدا کند؛ اما اگر از میان خود این افراد و با توجه به روحیات و عقائد و مبانی خود اینها، افراد موجّهی بیابند، دیگر تمام آن توپ و تانک و گلوله کنار می‌رود و با دست خودشان اضمحلال خویش را تثبیت می‌کنند و بقای خود را از بین می‌برند.

روش استعمار این‌گونه است و کارش را به این‌نحو انجام می‌دهد؛ الآن مسائلِ سابق، دیگر گذشته است و آن نحوهٔ هیمنه و سیطرهٔ بر جهان فراموش شده است و روش‌های جدید و نوینی برای به زیر یوق کشیدن ملل مستضعف و ملل محروم در پیش سیاست‌مداران خارجی مطرح است.

در رژیم گذشته، مردم از قضایا و حوادثی که دوروبر رژیم شاهنشاهی در جریان بود، اطلاع داشتند و وضع اعلیٰ حضرت و همهٔ اطرافیان‌ش برای آنها روشن بود، ولی آنها برای اینکه بتوانند مردم را در یک وضعیّت آرام و موقعیّت بی‌طرفانه و چه‌بسا خوش‌بینانه

نگه دارند، در میان افراد و دارودستۀ خود، افرادی  
وجیه‌الملة را می‌گماشتند و با تشکیل مجالس و رجوع  
علمای بی‌دین به آنها، مسئلۀ سلطنت و نظام شاهنشاهی  
را برای مردم توجیه می‌کردند! امثال کاتوزیان‌ها و  
افرادی که از نظر توجیه ملی در موقعیت مناسبی قرار  
داشتند، بالاترین خیانت را به اسلام و مسلمین انجام  
می‌دادند؛<sup>۱</sup> و بعضی از علما و آخوندهای بی‌دین طهران  
با رجوع به منازل اینها و در یوزگی به پیشگاه خادمان  
أعلیٰ حضرت، بالاترین خیانت را به شعائر اسلامی و به  
مبانی تشیع وارد می‌کردند! اینها همان‌هایی بودند که با  
توجیحات غیروجیه و با توجیه حفظ نظام فعلی، به  
خواست‌ها و امیال دنیایی خود، جامه شرعی  
می‌پوشاندند! «أمین الخائن خائن!»

آیا اگر این افراد نبودند، نظر مردم نسبت به نظام  
شاهنشاهی همان نظر با وجود اینها بود؟! آیا مردم  
در آن زمان نمی‌گفتند: این نظام، نظامی است که  
چنین افراد موجّهی در میان آن، مشغول به خدمت

---

<sup>۱</sup> جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به مطلع انوار، ج ۲، ص ۴۰۵.

خلق و برآوردن حاجات مردم هستند؟! چه کسی باعث این تفکر مردم می‌شد؟ این موجهین نظام باعث می‌شدند تا اینکه مردم نتوانند آن صلابت و جدّت و دفاع متین را در برابر نقشه‌های استعمار، عملی کنند و این مسئله سبب می‌شد تا چشم و گوش مردم بسته باشد.

**فریب دادن مردم با استفاده از افراد موجه و**

## **ظاهر الصّلاح**

یکی از اقوام ما نقل می‌کرد:

ارتشبد اویسی (همان جلاّد معروف که در هفده شهریور، جریان آن روز جمعه را به وجود آورد) من را برای مسئولیت به یکی از استان‌ها فرستاد. من گفتم: من را که می‌شناسی، من آدم نمازخوانی هستم، آدم روزه‌گیری هستم، شراب نمی‌خورم و به آلات غیرشرعیّه کاری ندارم؛ تو که من را به آنجا می‌فرستی، من از خوردن شراب در باشگاه‌ها و مجالس عمومی ممانعت به عمل می‌آورم و مردم و سربازها و افسران را به مسجد می‌کشانم!

اویسی در جواب گفت: «ما تو را برای این کار می‌فرستیم تا این اعمال را انجام بدهی! ما عمداً تو را به آنجا می‌فرستیم!»

قضیه این است؛ مسئله خیلی دقیق است!  
وقتی که این شخص در آنجا با یکی از سرلشگرانی  
که رتبه بسیار بالاتری از او داشت، درگیر می‌شود،  
آن کسی که در دادگاه از وی حمایت می‌کند و  
نمی‌گذارد کار آن سرلشگرِ بهائی پیش برود، همین  
جناب آقای اویسی بود.

اینها افرادی بودند که آن نظام را برقرار می‌کردند؛  
آمریکا و انگلیس برای اینکه حکومت خود را در  
ایران برقرار کنند، این مهره‌های نمازخوان و روزه‌گیر  
و حج برو را روی کار می‌آوردند!

من در یکی از همین پرونده‌های انقلاب دیدم که  
می‌خواستند یک نفر را اعدام کنند، او در دادگاه گفته  
بود: «من حج رفته‌ام، من این کار خوب را انجام  
داده‌ام!» آن شخص می‌گوید: «چه می‌گویی که حج  
انجام داده‌ام؟! فلان سرلشگر هجده بار به حج مشرف  
شده است و نماز شبش ترک نمی‌شده است،  
درحالتی که یکی از عوامل کشتار مردم همین جناب  
بوده است!» آنها این افراد را داشتند!

لذا با توجه به این نکته می‌توانیم به این مسئله  
برسیم که گناه و وزر و وبالی که متوجه این افراد

است، از وبال و ذنب آن افرادی که مستقیماً در جریان هستند به مراتب بیشتر است! گناه توجیه‌کننده، خیلی بیشتر از گناه آن کسی است که دخالت مستقیم دارد! موجّهین آن کسانی هستند که توجیه می‌کنند! و برای این مسئله از میان علما و آخوندها افرادی پیدا می‌شوند که این مسائل و روایاتی را که مثلاً از پیامبر اکرم در مورد ازدیاد نسل وارد شده است، با عباراتی از قبیل اینکه: «این روایات مربوط به این زمان نبوده است» یا «منظور پیغمبر این نبوده است»، توجیه می‌کنند.

## حکایتی در باب مکر ظالمان با سوء استفاده از

### علمای دنیا طلب

حضرت علامه آیه الله والد - دام ظلّه - نقل

می‌کردند:

مرحوم آقا سید جمال الدین گلپایگانی - رضوان الله علیه - می‌فرمودند: «موقعی که ما در نجف بودیم، یک هم‌بحث داشتیم که بسیار مرد خوش فهم و سریع‌الانتقالی بود. دوران تحصیل را تمام کرد و به درجه اجتهاد و اخذ مدارک رسید، و بعد به شاهرود که منزلشان در آنجا بود،

برگشت. از وقتی که وارد آنجا شد، دیگر حاکم علی‌الإطلاق دینی شهر بود و من کم‌وبیش از حالات و روحیات او مطلع می‌شدم که مرجع مبسوط الید و حاکم مقتدر شرعی شاهرود و آن منطقه شده است.

مدت‌ها از این زمان و از این جریان گذشت. یک روز گرم تابستانی بود و من در بالاخانه منزل نشسته بودم که یک مرتبه دیدم در می‌زنند و یکی از فرزندانم آمد و گفت: "یک شخص ریش تراش کراواتی با کلاه شاپویی و یک عصا آمده است و می‌پرسد: اینجا منزل حاج سیّد جمال گلپایگانی است؟" گفتم: بله. گفت: با ایشان کار دارم و می‌خواهم ایشان را زیارت کنم!" گفتم: بگویید: بالا بیاید!

در این هنگام مردی وارد اطاق شد که ظلمت همه فضا را اشغال کرد؛ به او گفتم: شما کیستید؟ گفت: "آیا مرا نمی‌شناسید؟!" گفتم: نه خیر! گفت: "من فلانی، هم‌بحثی شما هستم!" تا من این حرف را شنیدم گفتم: **قَبِّحَ اللَّهُ وَجْهَكَ!**<sup>۱</sup> این چه قیافه و سیاهی است که برای خود ساخته‌ای؟! آمد نشست و مشغول صحبت شد. از او پرسیدم: چرا این طوری شده‌ای؟ گفت: "آن موقعی که ما به شاهرود رفتیم و مشغول رتق و فتق امور شدیم، حاکم هر حکمی که می‌خواست برخلاف اسلام بکند، ممانعت می‌کردیم و نمی‌گذاشتیم. از این قضیه گذشت، کم‌کم دیدیم آن افرادی که در اطراف ما بودند کم شدند؛ اینها مشغول شدند و آن اطرافیان را یکی یکی گرفتند! مدتی از این قضیه گذشت، روزی حاکم ما را به منزلش دعوت کرد؛ رفتیم و دیدیم سفره‌ای خیلی مفصل و عجیب به افتخار جناب حجّة‌الإسلام فخرالأعلام آیه‌الله شیخ فلان کذایی، انداخته‌اند." «

آیه‌الله بود؛ شوخی نیست! هم‌بحث آقا سیّد

جمال‌الدین گلپایگانی بود و طلبه عادی نبود!

جریانش مفصل است، من خیلی به‌طور خلاصه نقل

---

<sup>۱</sup> ترجمه: «خدا صورتت را کریه و زشت گرداند!» (محقق)

می‌کنم تا بفهمیم و متوجه باشیم که این مطالبی را که به ما می‌گویند، شوخی نیست؛ اینها قضایای واقعی است تا موقعیت خودمان را باز بیابیم!

«می‌گفت: ”سفره انداختند؛ وقتی که سفره را برچیدند، خادمان و ندیمان آمدند، دیدم آهسته باهم صحبت می‌کنند و اشاره می‌کنند که آیا بیاوریم یا نیاوریم چون آقا تشریف دارند؟! گفتم: قضیه چیست؟ بیاوریم یا نیاوریم چیست؟! و اینکه آقا تشریف دارند خوب نیست و بد است، یعنی چه؟! یکی گفت: آقا اینها می‌خواهند چند گلاس (لیوان) [شراب میل کنند! عادت دارند بعد از غذا حتماً شراب بنوشند! ما از شنیدن این حرف برآشفتم و با ناراحتی و غضب مجلس را ترک کردیم!]

مدتی گذشت، تا اینکه یک پیشکش شاهانه، سزاوار حضرت آیه الله، از طرف دربار برای ما آمد. دیدم نمی‌شود از آن گذشت؛ بالأخره قبول کردیم و گفتیم: بد نیست که گاهی انسان برای التیام و تألیف قلوب و برای مؤالفه و مؤانسه، اینها را انجام بدهد!

دو هفته بعد دوباره ما را دعوت کردند، همان مجلس و همان سفره و همان اوضاع؛ و وقتی که سفره برچیده شد، دوباره دیدیم اشاره و کنایه

شروع شد، مثل مرتبه قبل. یکی گفت: آقا حالا اگر شما احتیاط می کنید، سرتان را پایین بندازید و غمض عین بفرمایید!“ می گفت: ”ما هم سرمان را پایین انداختیم!“

حالا ما چه می دانیم در اطراف ما چه می گذرد؟! قاعده برائت را هم که در اینجا به خوبی می توان اجرا کرد، و «**ضَعْ أَمْرَ أَخِيكَ عَلَى أَحْسَنِهِ**»<sup>۱</sup> هم در اینجا وارد شده است، و به کار مردم هم نباید کاری داشته باشیم و هر کسی باید به کار خود باشد و تجسس در کار مردم هم صحیح نیست! این نکاتی که در لابه لای سخنانم عرض می کنم برای این است که بدانید چطور می آیند و از این فرمولها استفاده می کنند: صحیح نیست آدم تجسس بکند!

---

<sup>۱</sup> الکافی، ج ۲، ص ۳۶۲:

«**قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي كَلَامٍ لَهُ: «ضَعْ أَمْرَ أَخِيكَ عَلَى أَحْسَنِهِ، حَتَّى يَأْتِيكَ مَا يَغْلِبُكَ مِنْهُ؛ وَلَا تَظُنَّنَّ بِكَلِمَةٍ خَرَجْتَ مِنْ أَخِيكَ سُوءًا وَأَنْتَ تَجِدُ لَهَا فِي الْخَيْرِ مَحْمِلًا!**»

ترجمه: «امر برادرت را بر نیکوترین وجه آن قرار بده، تا جایی که آن قدر شواهد و مطالب خلاف از او به تو برسد که بر تو غلبه نماید و نسبت به سخنی که از دهان برادرت خارج می گردد، اگر برایش محمل خوبی می یابی و می توانی آن را حمل بر خوبی و صحت کنی، گمان بد مبر.» (محقق)

«سرمان را پایین انداختیم و بعد شراب آوردند و خوردند و جریان تمام شد و مجلس به پایان رسید.»

خلاصه، در همان مجلس یا در مجلس بعد، خود جناب آیه الله العظمیٰ هم جام شراب را سر کشید!!

ایشان می گفت: «وقتی که من لیوان شراب را خوردم، احساس کردم تمام دین من یک مرتبه رفت و قضیه دیگر تمام شد! وقتی که دیدم این طور است عمامه را برداشتم، لباس پیغمبر را کنار گذاشتم و ریش را تراشیدم و الآن به این صورتی که می بینید درآمده‌ام.»<sup>۱</sup>

و به عبارت دیگر: قبلاً از أعوان الظلمه بودم و الآن از أعیان الظلمه شده‌ام! البتّه این جمله، عبارت من است نه عبارت ایشان؛ ما باید در نقل کلام امانت را رعایت کنیم! می گوید: قبلاً از أعوان بودم و الآن هم دست و از أعیان ایشان شده‌ام.

اینها عبرت است! شیطان به این زودی دست از آدم برنمی دارد! دیگر بقیّه مسائل بماند، فقط این حکایت را به این خاطر نقل کردم که مدّت‌ها از این

---

<sup>۱</sup> مطلع انوار، ج ۲، ص ۶۱۵، تعلیقه ۱.

جریان گذشته است؛ و الاّ مسائل دیگری نیز هست  
و شاید از این بدتر هم باشد.

مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز \*\*\*

ورنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست<sup>۱</sup>

**تأثیر ظاهر شرعی و چهره وجیه علمای سوء**

**در شهید نمودن امام حسین علیه السّلام**

یزید برای کشتن امام حسین علیه السّلام

نمی تواند به قداره بند و ریش تراش اعتماد کند، چون

می خواهد همین مردمی را که به مساجد می روند، به

جنگ امام حسین بفرستد؛ لذا باید از یک طرف، یک

امام جماعت وجیه و موجّهی همچون عمر سعد را

بفرستد و از طرف دیگر هم یکی مانند شریح قاضی

بیاورد، و وقتی این دو با همدیگر ضمیمه می شوند،

دیگر کار تمام است و دیگر امام حسین نمی تواند در

مقابل اینها حرفی بزند!

آیا خیال می کنید که عمر سعد یک آدم معمولی

بود؟! نه خیر، عالم کوفه بود، پسر سعد وقاص بود،

امام جماعت بود، مردم به او مراجعه می کردند و

---

<sup>۱</sup> دیوان حافظ، پژمان، غزل ۸۴.

مسائل شرعی شان را از او می پرسیدند! کسی بود که ابن زیاد از تمام اهالی کوفه فقط انگشت روی او گذاشته بود؛ یعنی فردی بود که می توانست در مقابل امام حسین بایستد و موقعیت ظاهری و شکل و شمایلش او را در مقابل امام حسین قرار می داد. لذا آمد و پیش هم بُرد!

حضرت چند بار با او صحبت کردند، ولی هرچه با او صحبت کردند که:

اگر دنیا می خواهی من به تو دنیا می دهم؛ آن باغی که در مدینه دارم برای تو! اگر آخرت می خواهی [من تو را در روز قیامت شفاعت می کنم]! نمی تواند قبول کند؛<sup>۱</sup> ﴿أَسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ﴾.<sup>۲</sup>

واقعاً باید به خدا پناه ببریم که وضع و موقعیتمان به چنین وضعی در نیاید! کسی با آن همه مسئله و موقعیت، حاضر شود پسر پیغمبر را بکشد! حالا

---

<sup>۱</sup> تسلیة المجالس، ج ۲، ص ۲۶۴، با قدری اختلاف.

<sup>۲</sup> سوره مجادله (۵۸) آیه ۱۹ انوار الملکوت، ج ۲، ص ۳۲۷:

«شیطان بر ایشان غالب و چیره گشته است، پس ذکر و یاد خدا را از یادشان برده است و (آنها را از توجه و روی آوردن به خدای تعالی غافل و ناآگاه گردانیده است).»

یک وقت به خاطر مسائش و اینکه قضیه را نگه دارد، حضرت را می‌گیرد و در زندان می‌اندازد و یا تبعید می‌کند؛ اما پناه به خدا، یک وقت اقدام به کشتن حضرت می‌کند، آن‌هم با یک چنین وضع و موقعیتی که خودش در ابتدا دستور تیراندازی می‌دهد و می‌گوید: «ای مردم، شاهد باشید که من اولین کسی بودم که به خیام حسین بن علی تیر پرتاب کردم!»<sup>۱</sup>

**إخبار رسول خدا از شهادت امام حسین**

**علیه السّلام**

امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌فرماید:

یک روز پیغمبر اکرم به منزل ما تشریف آوردند. فاطمه زهرا سلام الله علیها یک ظرف حریره برای آن حضرت درست کرد، امّ‌ایمن هم یک ظرف شیر و یک ظرف خرما به رسم هدیه خدمت پیغمبر قرار داد. حضرت مشغول خوردن شدند و ما هم مشغول خوردن شدیم. حال ابتهاج عجیبی برای آن حضرت پیدا شد؛ آب طلبیدند و وضو گرفتند، بعد دست‌ها را به دعا برداشتند و رو به قبله شروع به دعا کردند. همین‌که مشغول دعا بودند یک مرتبه دیدیم که

---

<sup>۱</sup> اللهوف، ص ۱۰۰.

چهره آن حضرت متغیّر شد، حضرت سر را به روی زمین گذاشتند و مانند باران مشغول گریه شدند! وقتی که سر برداشتند هیبت آن حضرت اجازه نمی داد که ما سؤال کنیم. حسین، که در سنّ خردسالی بود، آمد و خود را در دامان پیغمبر انداخت و گفت: «ای پدر، چه چیزی باعث گریه شما شد؟!»

حضرت فرمودند:

«حالت بهجتی به من دست داد که در تمام عمرم چنین حالتی را به یاد ندارم! مشغول دعا شدم، در این موقع جبرئیل آمد و گفت: «ای رسول خدا، وقایع آینده را ببین که این مردم بر سر فرزندان تو چه می آورند!» دیدم تمام شما این طرف و آن طرف همه به روی زمین افتاده‌اید و در اطراف و اکناف پراکنده شده‌اید؛ تو را دیدم که در کربلا با جمیع اهل بیت بر زمین افتاده‌ای، و دیگر نتوانستم طاقت بیاورم!»

**اجر و منزلت زائران حضرت ابا عبدالله**

**الحسین علیه السلام**

سیدالشهدا علیه السلام عرض می کند:

«یا رسول الله، وقتی که این مردم ما را می کشند، چه کسانی ما را زیارت می کنند؟»

حضرت می فرمایند: **«يَأْتُونَ مِنْ أُمَّتِي قَوْمٌ**

## يُزَوِّنُكُمْ و يُرِيدُونَ بِذَلِكَ بَرِّي و صَلَّتِي؛ عدّه‌ای

از امت من هستند که به زیارت شما می‌آیند و می‌خواهند به واسطه زیارت شما، به من تقرّب پیدا کنند.»

بعد، حضرت در اینجا می‌فرماید:

«آنها می‌آیند شما را زیارت می‌کنند، من هم این زیارت را پس می‌دهم؛ من نیز در روز قیامت به زیارت آنها آمده و دست آنها را می‌گیرم و از آن مهلکه بیرون می‌برم و وارد بهشت می‌کنم!»<sup>۱</sup>

حضرت می‌فرماید: هر دیدی یک بازدید دارد؛

آنها به دیدن شما می‌آیند و من هم در روز قیامت به بازدید آنها می‌روم، بازدید من آن موقع و آنجا است!

همان وقتی که **﴿يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ﴾**،<sup>۲</sup> **﴿يَوْمَ تَرَوْنَهَا**

**تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ﴾**؛<sup>۳</sup> «در وقتی که مادر

از شدت احوال قیامت، فرزند شیرخوار خود را رها

می‌کند!» آن موقع به بازدید آنها می‌آیم و آنها را نجات

می‌دهم!

---

<sup>۱</sup> کامل الزیارات، ص ۵۸.

<sup>۲</sup> سوره عبس (۸۰) آیه ۳۴ ترجمه:

«روزی که مرد از برادرش فرار می‌کند.» (محقق)

<sup>۳</sup> سوره حج (۲۲) آیه ۲.

## ابیاتی در رثای امام حسین علیه السّلام

و لن أنس سبَطَ الْمُصْطَفَىٰ وَ هُوَ ظَامِيٌّ \*\*\* يُذَادُ عَنِ

الماءِ المُبَاحِ وَ يُحْرَمُ

وَ قَدْ صُرِعَتْ أَنْصَارُهُ وَ هُوَ مُفْرَدٌ \*\*\* يُنَادِي: أَلَا مَنِ

رَاحِمٍ يَتَرَحَّمُ؟

يَمُوتُ عِطَاشًا أَلْ بَيْتِ مُحَمَّدٍ \*\*\* وَ يَشْرَبُ هَذَا المَاءَ

تُرْكُ وَ دَيْلَمُ

أَلَسْنَا أَوْلَى الْقُرْبَى الَّذِي أَوْجَبَتْ لَنَا \*\*\* مَوَدَّتَنَا آيُ

الْكِتَابِ الْمُحْكَمِ؟<sup>۱</sup>

«آیا ما همان افرادی نیستیم که خداوند متعال در

قرآن کریم، مودّت ما را فرض و واجب کرده

است؟!»

**تکلم پیرمرد شامی با حضرت سجّاد**

---

<sup>۱</sup> ابیاتی از قصیده مرحوم شیخ مفلح الصیمریترجمه:

(۱) فراموش نخواهم کرد سبط مصطفی را که تشنه کام بود و از آب مباح منع می شد و آب را بر او حرام کرده بودند.

(۲) یاران و انصارش به خاک افتاده بودند و او تنها و بی یار ندا می داد: «آیا رحم کننده ای نیست که ترحم نماید؟!»

(۳) آل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم تشنه جان می دهند درحالی که ترک و دیلم از این آب می نوشند.

(۴) آیا ما همان اولی القربی نیستیم که آیات محکم قرآن، مودّت ما را واجب نموده است؟!»

# علیه السّلام در کوچه‌های شام

أسرا را در کوچه‌های شام به سمت دارالخلافة

حرکت می دهند؛ امام سجّاد می فرماید:

پیرمردی آمد و هنگامی که ما را دید گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَتَلَكُمْ وَأَرَاخَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ  
يَزِيدَ مِنْكُمْ؛ حمد خدایی که شما را کشت و بلاد و شهرها را از شما نجات داد و یزید را از  
شما راحت کرد!»

حضرت خطاب به او می فرماید:

یا شیخ، هل قرأت القرآن؟! «ای پیرمرد، آیا

قرآن خوانده‌ای؟»

عرض می کند: «بلی!»

آیا این آیه را خوانده‌ای: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا

إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾<sup>۱</sup>؟

:- «بلی، خوانده‌ام!»

آیا این آیه را خوانده‌ای: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ

مِّن شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي

الْقُرْبَى﴾<sup>۲</sup>؟

:- «بلی، خوانده‌ام!»

آیا در قرآن خوانده‌ای: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ

عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾<sup>۳</sup>؟

---

<sup>۱</sup> سوره شوری (۴۲) آیه ۲۳ رساله مودت، ص ۳۳:

«بگو ای پیغمبر: من از شما مزدی نمی خواهم مگر آنکه با نزدیکان من  
محبت و مودت بنمایید!»

<sup>۲</sup> سوره انفال (۸) آیه ۴۱ امام شناسی، ج ۷، ص ۱۰۰:

«و بدانید که: شما از هر چیزی بهره و نفعی ببرید، خمس مقدار آن برای  
خداوند و رسول خدا و ذوی القربای رسول خدا است.»

<sup>۳</sup> سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۳ امام شناسی، ج ۷، ص ۱۰۰:

-: «بلی؛ اما این آیات چه مناسبت و ارتباطی با

شما دارد؟!»

ای شیخ، به خدا قسم ما همان اهل بیتی هستیم که

این آیات درباره آنها آمده است!

می گویند:

آن پیرمرد در این موقع عمامه خود را به زمین می زند

و دست‌ها را به سوی آسمان بلند می کند و می گوید:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَتُوبُ إِلَيْكَ؛ اللَّهُمَّ إِنِّي أُبْرَأُ إِلَيْكَ مِنْ

عَدُوِّ آلِ مُحَمَّدٍ وَ مِنْ قَتْلَةِ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِ وَ آلِهِ.»<sup>۱</sup>

و سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ!

---

«این است و جز این نیست که خداوند اراده کرده است که: از شما اهل بیت

هرگونه پلیدی و رجس را از بین ببرد؛ و به طهارت واقعیّه به نحو اتمّ و اکمل

برساند!»

<sup>۱</sup> تفسیر فرات الکوفی، ص ۱۵۳؛ الأمالی، شیخ صدوق، ص ۱۶۷؛ اللهوف،

ص ۱۷۶؛ با قدری اختلاف در مصادر.